

سه شریعتی در آینه ذهن ما

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۰۷

تعداد صفحه : ۲۰

آفرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : اسلام‌گرای انقلابی، متفکرِ مصلح، رندِ عارف

سه شریعتی در آینه ذهن ما

اسلام‌گرای انقلابی - متفکرِ مصلح - رندِ عارف

به نام خدا دوست همه انسان‌ها

پیش نیاز :

در رابطه با شریعتی در زمان‌های متفاوت، افرادِ مختلف تصویرهای گوناگونی ارائه داده‌اند. این تصاویر گاهی اوقات، رایج و پرشمار بوده و گاهی اوقات در ذهنِ عده معدود و کمتری نقش بسته است. هم‌چنین این تصویر در زمان‌های متفاوت، مختلف بوده است. به این تصویرها در دو مقطع ۱۵ ساله و ۱۰ ساله اشاره می‌کنیم. البته بین متن و خواننده یک ارتباطِ زنده و پویا و به عبارتِ دیگر یک حلقه یا دورِ هرمنوتیکی وجود دارد. ذهن و زمانه خواننده در تصویری که خواننده از متن می‌گیرد نقش دارد، همان‌طور که ذهن و زمانه مؤلف نیز در خودِ اثر تأثیر می‌گذارد. به این ترتیب در موردِ شریعتی نیز خواننده آثار او، نوعی برخوردِ هرمنوتیکی با وی داشته است.

برخی از آن‌ها هم منتقدِ شریعتی بوده‌اند. مثلاً اگر دوره ۱۵ ساله ۵۵ تا ۷۰ را در نظر بگیریم، نقدهایی که به شریعتی می‌شد این بود که شریعتی تشکیلاتی نبود، حرف می‌زد، اهلِ عمل نبود و...، برخی نیز می‌گفتند شریعتی فلسفه نمی‌دانسته است، التقاطی و غرب‌زده و تحتِ تأثیرِ متفکرانِ غربی بوده و با منابع و اندیشه‌های دینی و اسلامی آشنا نبوده است.

در دوره دیگر و تصویرِ دیگری که از شریعتی مطرح شده، عمده نقدها معطوف به این است که شریعتی انقلابی و متعلق به دورانِ تأسیس - نه استقرار - بود، ایدئولوژی او، انقلابی و شورش‌گرانه و غرب‌ستیز بود، عمل‌گرا بود، تحقیقی فکر می‌کرد و به دنبالِ موفقیت بود، نه حقیقت.

هرچند گفتیم که بین خواننده و اثر رابطه وجود دارد، اما در عین حال باید نسبتِ خوانش و متن را هم در نظر گرفت و حتی المقدور باید خوانش به

ساختارِ متنِ نزدیک باشد. و در مجموع آن رویکردِ هرمنوتیکی به نظر درست‌تر می‌رسد که سعی کند به متن هم نزدیک بشود. هر چند ما نیتِ مؤلف را معنایِ نهاییِ متن نمی‌گیریم ولی در عینِ حال یک قرائتِ روش‌مند اگر نه به نیتِ مؤلف، بلکه باید به ساختارِ متن نزدیک شود.

اما به نظر من نسلِ ما، نسلی که هم‌زمان یا بلافاصله پس از مرگِ شریعتی با او مواجه شده، برخوردارِ "سلفِ سرویسی" با وی داشته است. در رستوران‌هایی که حالتِ سلفِ سرویس دارد، هر کس ظرفی در دست می‌گیرد و از سالاد و ترشی و غذاها و... آن‌چه را که دوست دارد یا موردِ نیازِ اوست، در ظرفِ غذایش می‌کشد.

فردی در تعبیری گفته بود انقلابِ ایران حاصلِ "خشم" بود که "خ" به خمینی، "شین" به شریعتی و "میم" به مجاهدین اشاره داشت. در تصویری هم که نسلِ ما در ذهنِ خود در دورانِ انقلاب داشت سه نقشِ خمینی، شریعتی، مجاهدین با هم مخلوط شده بود. مثلاً مبارزهٔ مسلحانه را مجاهدین مطرح می‌کردند ولی دکتر شریعتی و آیت‌الله خمینی قبول نداشتند. آیت‌الله خمینی هیچ‌گاه فتوای مسلحانه نداد و آن را تایید نکرد ولو این که خیلی‌ها سعی می‌کنند بگویند هیئت‌های موثله فتوای آیت‌الله خمینی را داشتند ولی نزدیکانِ ایشان این موضوع را تکذیب می‌کنند و هیچ سندی هم نیست که نشان دهد آیت‌الله خمینی ترور و عملِ مسلحانه را تایید کرده است. همان‌طور که در هیچ جای اندیشهٔ شریعتی بسیج و شورشِ خیابانی مطرح نیست و نمی‌توان نشان داد که شریعتی از بسیجِ خیابانی یا شورشِ توده‌وار صحبت کرده است، این چیزی است که بیشتر در بیانیه‌ها و صحبت‌های آیت‌الله خمینی وجود دارد. یا مثلاً برخوردِ شریعتی با روحانیت با برخوردِ مجاهدین و آیت‌الله خمینی کاملاً فرق می‌کند. آن موقع آیت‌الله خمینی در نقدِ روحانیت خیلی حرف زده بود و شاید در مجموعهٔ روحانیت تندترین تعبیرها توسط ایشان به کار رفته است. اما مضمونِ این نقدها بیشتر این بود که چرا روحانیت منفعل است و فعالیتِ سیاسی و اجتماعی نمی‌کند. این نقدها معطوف به روحانیتِ منفعل و غیرِ سیاسی بود، اما برخوردی که شریعتی با روحانیت می‌کرد ضمن این که این مضمون را هم در بر می‌گیرد، اما بسیار فراتر از آن است، به طوری که گفتمانِ روحانیت و مجموعهٔ ساختارِ فکریِ حوزوی را نقد می‌کند، نه صرفاً روحانیتی که در سیاست شرکت نمی‌کند. اما در ذهنِ نسلِ ما همهٔ این‌ها مخلوط شده بود به طوری که یکی را دیگری فرض می‌کرد.

از این دست مثال‌ها به طور متعدد می‌توان مطرح کرد. در این مورد در گذشته در مبحث تأثیراتِ گفتمانِ شریعتی به تفصیل بحث کرده‌ایم. تاکیدِ آن بحث این بود که الان بعد از ربع قرن باید بتوانیم تأثیراتِ "خشم" را تفکیک کنیم و به تصویرِ نزدیک به متنِ شریعتی برسیم. پس از آن است که می‌توانیم شریعتی را نقد کنیم. اول باید او را درست بشناسیم و بعد نقدش کنیم. این به معنای آن نیست که هر چه خوب است معطوف به شریعتی کنیم و یا برعکس. باید این‌ها را تفکیک کنیم و هر یک را به‌طور مستقل، اما مجموعه‌ای بشناسیم. از این طریق است که به کاراکتر و شخصیتِ واقعیِ شریعتی هم می‌رسیم.

با توجه به این مقدمه به نظر می‌رسد شریعتی سه چهره دارد و هر یک از این چهره‌ها در همهٔ مقاطعِ زمانی، جلوه‌گریِ خاصِ خود را داشته است، حالِ برخی بیشتر و برخی کمتر.

شریعتی یک، شریعتی دو، شریعتی سه :

واقعیتِ شریعتی یک واقعیتِ سه لایه‌ای، سه چهره‌ای یا سه وجهی است. یک وجهِ آن، شریعتی به‌عنوانِ یک عنصرِ مبارز است. مسلمانی مبارز یا اسلام‌گرایی انقلابی. در وجهِ دیگر به عنوانِ یک متفکر و در وجهِ سوم، به‌عنوانِ "زندی عارف" جلوه‌گر می‌شود.

شاید به تعبیری بتوان این سه چهره را ۱ - عینی ۲ - ذهنی ۳ - درونی و وجودی نامید؛ یعنی یک چهره، چهرهٔ عینیِ شریعتی است، جلوه‌هایی که آشکارترین لایهٔ این اقیانوس است که در واقع وجهِ کارکردی و ملموسِ شریعتی است. بیشترین جلوه‌ای که در اذهان وجود دارد همین وجه از شریعتی است. لایهٔ دیگر که عمیق‌تر است، بخشِ اندیشندگیِ شریعتی است که می‌توانیم آن را بخشِ ذهنی بنامیم. و لایهٔ دیگر، بخشِ وجودی و درونیِ شریعتی است که در واقع معطوف به زندگی و واقعیتِ وجودی و کاراکترِ اصلی و درونیِ شریعتی است. شاید با این جملاتِ خودِ شریعتی هم بتوان این بحث را توضیح داد. او در مقدمهٔ کویر گفته است :

"...وجود تنها یک حرف است و زیستن‌ام تنها گفتنِ همان یک حرف، اما بر سه گونه: سخن گفتن و معلمی کردن و نوشتن. آنچه که تنها مردم می‌پسندند، سخن گفتن است و آنچه که هم مردم و هم من، معلمی کردن و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم با آن نه کار، که زندگی می‌کنم، نوشتن..." (م آ ۱۳ ص ۰۰۰)

شریعتی این‌جا سه کار یا سه تبلورِ خود را نام می‌برد: سخن گفتن، معلمی کردن و نوشتن. سخنرانی، تدریس و نگارش. او می‌گوید آنچه بیشتر به دردِ مردم می‌خورد و خودم زیاد با آن سازگاری ندارم، سخنرانی کردن است و آنچه که هم خودم و هم مردم دوست دارند، معلمی کردن و آنچه که با آن زندگی می‌کنم، نوشتن است. در این‌جا خودِ شریعتی به این سه بخش نمره می‌دهد یا به تعبیری احساس و رابطه‌اش را با این سه مقوله بیان می‌کند. وی در ادامه می‌گوید:

"...نوشته‌هایم نیز بر سه گونه‌اند: اجتماعیات، اسلامیات و کویریات. آنچه تنها مردم می‌پسندند "اجتماعیات" و آنچه که هم مردم و هم من، "اسلامیات" و آنچه که خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم با آن نه کار، چه می‌گویم و نه نویسندگی، که زندگی می‌کنم "کویریات"..." (م آ ۱۳ ص ۲۰۹)

می‌توان این قضاوتِ شریعتی را به سخنرانی، معلمی کردن و نویسندگی او هم تعمیم داد. این سه مقوله سیری از عین به ذهن و از ذهن به درون است. به هرحال با کمی تسامح می‌توان گفت سه چهرهٔ شریعتی عبارتند از: ذهنیتِ عامیانه‌ای که از شریعتی وجود دارد، سپس تصویر و چهره‌ای ذهنی‌تر و تئوریک‌تر و در نهایت چهرهٔ وجودی و درونی از شریعتی.

به نظر می‌رسد تصویر اول تصویرِ رایج، همه فهم‌تر و همگانی‌تر است و همه با این تصویر آشنا هستند. فعلاً هم به درستی یا تحریف شدگی این تصویر عمومی کاری نداریم. اما تصویر دوم در اقلیت است یعنی اقلیتی با این سیمای شریعتی یا "شریعتی دو" آشنایی دارند و لایهٔ سوم شاید بسیار بسیار کم

و کم شمار بوده، یعنی "شریعتی سه"، شریعتی شناخته شده و جا افتاده‌ای نبوده است.

قبلاً زندگی شریعتی را به سه دوره و سه فاز تقسیم کرده‌ایم: فاز مشهد، فاز ارشاد، فاز پس از زندان. در هر سه دوره فوق هم این سه لایه از شخصیت شریعتی وجود داشته است. یعنی او همواره یک سبزی دغدغه‌های اجتماعی، یک سبزی دغدغه‌های فکری و فرهنگی و نظری و تئوریک دارد و در عین حال با لایه سوم است که زندگی می‌کند. تغییرات این سه فاز ممکن است هر یک از آن‌ها را کم‌رنگ یا پررنگ کرده باشد ولی در همه دوره‌های زندگی شریعتی، این سه لایه همواره با او بوده است.

۱- شریعتی یک مبارز متفکر:

به نظر می‌رسد که این سه شریعتی را می‌توان این گونه هم تشریح کرد: لایه اول سیمای یک فرد دل‌سوز مردم‌کشور است و دغدغه‌ای سیاسی - اجتماعی دارد، به دنبال آزادی و عدالت و تغییر و ترقی است. شاید بتوان گفت "یک مبارز متفکر"، البته نه به معنای یک سیاسی‌کار حزبی و پراتیک، ولی این تصویر بیان‌گر فردی سیاسی با پس‌زمینه فکری است که می‌خواهد جامعه‌اش را تغییر دهد. او، پس از فعل و انفعالاتی که در بحث استراتژی شریعتی روند آن را ترسیم کرده‌ایم، به بازگشت به خویش، پروتستان‌تیسیم اسلامی و لزوم تغییر فرهنگی جامعه می‌رسد و این‌ها را خمیرمایه و بستری برای تحولات عمیق اجتماعی می‌داند. او در همین رابطه به این نتیجه می‌رسد که باید فرهنگ منسجمی داشت که اسم ایدئولوژی بر آن می‌نهد. آن فرهنگ منسجم و ایدئولوژی نیز معطوف به کسب آزادی و عدالت است.

هرچند عناوین "مجموعه آثار"های شریعتی خیلی دقیق نیست یا هر تیتری که روی جلد آمده بیان‌گر همه مفاهیمی که در آن مجموعه آمده نیست (خود دوستانی که زحمت طاقت‌فرسایی برای تدوین این "مجموعه آثار"ها کشیده‌اند هم این نکته را می‌گویند) اما اگر این حواشی را در نظر نگیریم و عناوین این "مجموعه آثار"ها را ردیف کنیم و آن‌ها را بین آن سه لایه تقسیم بکنیم، مثل کاری که شریعتی سر یکی از کلاس‌هایش در رابطه با اسامی سوره‌های قرآن انجام داده بود و اسامی همه سوره‌ها را پای تخته نوشته و گفته بود چند درصد عینی است، چند درصد احکام است و... به این شکل

طبقه‌بندی کرده بود، در عین حالی که اشاره می‌کند که نام هر سوره که بالای آن آمده مبین همه مطالبی که در آن سوره آمده، نیست، به نظر می‌رسد در سیمای اول شریعتی عناوین این "مجموعه آثار"ها را می‌توان چید - هر چند برخی را می‌توان دو یا سه جا آورد - : خودسازی انقلاب، ابوذر، بازگشت، ماو اقبال، حج، شیعه، نیایش، تشیع علوی و صفوی، جهت‌گیری طبقاتی اسلام، اسلام‌شناسی تهران، حسین وارث آدم، چه باید کرد، مذهب علیه مذهب، علی، روش شناخت اسلام، میعاد با ابراهیم.

۲- شریعتی یک متفکر مصلح :

سیمای دوم شریعتی سیمای یک روشنفکر یا اهل کتاب و مطالعه و تحقیق و نظریه‌پردازی یا به تعبیری متفکری مصلح است که البته مانند یک متفکر آکادمیسین یا یک استاد کلاسیک دانشگاه نیست که مثلاً بخواهد سیر جامعه‌شناسی، روان‌شناسی یا فلسفه علم را بگوید یا بخواهد همه نظریه‌ها را بگوید و فرضاً خودش هم یک خط اضافه کند. شریعتی دغدغه تغییر دارد، اندیشه‌هایی را هم که از این‌جا و آن‌جا گرفته، به هم ریخته و معجون و سنتز جدیدی ساخته است که به دنبال حل و مداوای یک مشکل عینی و تاریخی است. اما به هر حال او یک اندیشمند است نه یک فرد یا رهبر سیاسی و انقلابی عمل‌گرا. او به فکر و فرهنگ اهمیت می‌دهد و می‌گوید "بی‌مایه فطیر است" مذهب سنتی‌اش را هم در کوره شک جا گذاشته است. او می‌گوید پدرم در آرامش مذهبی خویش غنوده است و می‌گوید من به ایمانی که از کوره شک عبور کرده باشد، خیلی بها می‌دهم.

در مبحث "تاثیرات گفتمان شریعتی" کل مستمعین شریعتی و کسانی که از شریعتی الهام گرفتند را به دو گروه کلی تقسیم کردیم : آن‌هایی که در نهایت یک فرد سنتی بودند و آن‌هایی که در نهایت دغدغه نوگرایانه داشتند. نوگرایانه با تلقی و تعبیر اقبال لاهوری که می‌گفت "...وقت آن رسیده است که در کل دستگاه مسلمانی تجدیدنظر کنیم..." به نظر می‌رسد به جز آن لایه اول - سنتی‌ها - که زیاد هم به شریعتی وفادار نمی‌مانند و با چهارچوب و کلیت اندیشه‌اش موافق نیستند و بیشتر رگه‌ها و جلوه‌های اسلام‌گرایانه شریعتی را می‌پسندند و یا از آن‌ها بهره می‌گیرند و در تحلیل نهایی، روحانیت را بر روشنفکران ترجیح می‌دهند - یا می‌دانند - ، دیگر افراد به شریعتی به عنوان یک خطیب مذهبی یا فردی که آمده است دین را نجات دهد یا کسی که

صرفاً دغدغه‌های دینی‌اش منجر به بحث‌ها و کارهایش شده نگاه نمی‌کنند؛ چون شریعتی می‌گویند مذهب راه است نه هدف. مذهب در خدمت انسان است نه انسان در خدمت مذهب. شریعتی متن‌گرا نیست، بلکه انسان‌گراست.

اما اگر دقت کرده باشیم ما در این سه لایه هیچ‌جا بحث و اسم مذهب را نیاوردیم در عین حالی که مذهب در هر سه حضور دارد. مذهب، چه در شریعتی مسلمان مبارز، چه در شریعتی به عنوان متفکر مصلح و چه در شریعتی به عنوان رند عارف حضور دارد. ولی هیچ‌کس در اولین مواجهه با شریعتی او را خطیب دینی یا خطیب غیر روحانی مثل فخرالدین حجازی تصور نمی‌کند که مثلاً در روز میلاد یا مبعث و شب احیاء و... بیاید یک سخنرانی دینی بکند و برود. کسی چنین چهره‌ای از شریعتی در ذهن ندارد. با وجود اینکه شریعتی فردی عمیقاً مذهبی بوده است، اما مذهب سنتی‌اش در کوره شک ذوب شده بود. او در ۱۳ - ۱۴ سالگی تحت تاثیر افکار موریس مترلینگ به نقطه‌ای رسیده بود که صادق هدایت در پایان عمر رسیده بود. او می‌خواست در کوه‌سنگی مشهد خودکشی کند. شریعتی در همین مرحله همه چیز را جا گذاشته و از مذهب سنتی‌اش عبور کرده بود. شریعتی در همین دوره نوجوانی‌اش چه اسلام به معنای عام و چه تشیع به معنای خاص را در شکل سنتی‌اش کنار گذاشت. خودش هم در کنفرانس نفت آبادان می‌گوید که مذهب در ذهن او چیست و در همین جا کلمه "انتخاب" را می‌آورد (در جایی که فلسفه، علم، ایدئولوژی و دین را باهم مقایسه می‌کند).

حال اگر با توجه به شریعتی دو، یعنی شریعتی به عنوان یک متفکر مصلح، بخواهیم "مجموعه آثار"ها را در این لایه قرار دهیم می‌توانیم به این‌ها اشاره کنیم: با مخاطب‌های آشنا، بازگشت (که علاوه بر یک موضوع سیاسی، یک بحث نظری هم دارد؛ جایگاه ما کجاست، جایگاه غرب کجاست، ما در کجای تاریخ و غرب در کجای تاریخ است و...)، تاریخ تمدن، تاریخ و شناخت ادیان، چه باید کرد؟، مذهب علیه مذهب، جهان بینی و ایدئولوژی، انسان، انسان بی‌خود، زن، بازسازی هویت ایرانی و اسلامی، اسلام‌شناسی مشهد، ویژگی‌های قرون جدید، هنر، نامه‌ها، آثار گوناگون.

۳- شریعتی یک رند عارف:

اما سیمای سوم شریعتی، سیمای یک انسان، در زندگی درونی و فردی خود است. فردی که در تمام عمر، شاعر مسلک، حساس، شکاک، پرسش‌گر،

پوینده و مضطرب است. نمونه‌های استنادی‌مان را در بحث از زندگی شریعتی در جلد اول شریعتی‌شناسی آورده‌ایم. او یک فردِ عرفان‌گراست، دغدغه‌ معنا دارد و به دنبال معناست، فلسفه هستی پریشِ دائمی اوست، همیشه به دنبال پاسخ‌یابی برای این پرسش وجودی است. از طرف دیگر، او انسانی صمیمی و صادق است و در هر حوزه فکری، سیاسی و... که وارد شده تمام‌قد و باتمام وجود وارد شده است، حتی زندگی شخصی خودش را فدای آن چه که هر موقع درست می‌دانسته کرده است. او بسیار شفاف و صمیمی است و همه را به خلوت خود راه می‌دهد. در کویر، گفت‌وگوهای تنهایی و هبوط درونی‌ترین لایه‌های ذهنی و دغدغه‌های خود را روی کاغذ می‌ریزد و همه را به لایه‌های درون خویش دعوت می‌کند.

اگر او در لایه اول یک مبارز بود و در لایه دوم یک متفکرِ مصلح و معلم بود، اما در شریعتی سه، او به دنبال معناست، به دنبال کرامت و معنویت است. کلمه دقیق‌ی پیدا نکردم که همه این دغدغه‌ها در آن بگنجد. شاید او یک "زندِ عارف" است. دغدغه و اضطراب در پویش‌گری معنا تا آخر عمر همراه شریعتی بود.

در رابطه با لایه و سیمای سوم می‌توانیم از "مجموعه آثار" های علی، هنر، گفت‌وگوهای تنهایی، و هبوط در کویر نام ببریم.

چالش‌های درونی - من کدام؟

این سه لایه، سه وجه و سه چهره شریعتی همواره با برخی چالش‌های فکری - ذهنی و چالش‌های درونی - وجودی در وی همراه بود. او خود می‌گفت من مثل برخی بازیگرانِ رادیو که چند نقش را هم‌زمان بازی می‌کنند و صدای چند نفر را تقلید می‌کنند، مجبورم نقش‌های مختلف را بازی کنم و می‌گویند این‌ها "من" های مختلف من است و من نمی‌دانم من اصلی‌ام کدام است و به دنبال اش می‌گردم و یا می‌گویند: "من مردِ حکمت‌ام، نه مردِ سیاست". در حالی که او سیاسی‌ترین و اثرگذارترین اندیشمندِ معاصر ما هم بود. این چندگانگی یا چند لایه بودن در رابطه با شریعتی، این سه لایه کلی - لایه عینی، لایه ذهنی و لایه وجودی و به عبارت دیگر وجه مبارزاتی، سیاسی و انقلابی، وجه اندیشگی، معلمی و متفکر و مصلح بودن و وجه عاطفی، رندی، شاعری، عرفانی و معناگرا بودن -، تجلی جنگِ درونی در خود شریعتی بوده است. هم در ذهن شریعتی چالش وجود داشته است، و هم در درون و وجودش. این

بدان معنا نیست که شریعتی چندگونه و متضاد است بلکه هنرش تألیف و جمع کردن این سه لایه است. این امر باعث می‌شود که شریعتی به فرضِ مثل یک آکادمیسین نباشد که فقط بخواهد حرف بزند و آن چه که فکر می‌کند درست است را بگوید، بلکه به "تاثیر" هم توجه داشته است. به عنوان نمونه شریعتی دربارهٔ روحانیت نظرات متفاوتی دارد و این ناشی از همان چالش‌های وجوه سه‌گانهٔ اوست. در جایی می‌گوید اسلام منهای روحانیت، در جایی می‌گوید دعوای ما با روحانیت، دعوای پدر و پسر است در خانه و... او نمی‌تواند به پیامد حرف‌هایش فکر نکند، یعنی در یک بخش از سخنان‌اش وارد عرصهٔ اندیشهٔ محض و ناب می‌شود، اما دوباره وارد عرصهٔ اجتماعی می‌شود. او نباید آرایش سیاسی جامعه را به هم بزند. چند مجهولی بودن معادله‌ای که شریعتی در پی حل آن بوده است باعث پیچیده شدن معادلهٔ فکری خود او شده است. به طوری که حتی در حوزهٔ عینی با دشواری‌هایی اندیشهٔ نهایی شریعتی مواجه هستیم.

در حوزهٔ درونی هم همین چالش‌ها، به شکل شدیدتری در درون شریعتی وجود داشته است. مطالعهٔ کتاب "مسلمانی در جست‌وجوی ناکجا آباد" نوشتهٔ آقای علی رهنما نشان می‌دهد که شریعتی هرگاه در حوزهٔ اجتماعی فعال بوده خیلی امیدوار و تهاجمی برخورد می‌کرده است. هر موقع جلوی سرعت‌اش گرفته شده و مسیرش مسدود شده است، او دچار وضع متفاوتی می‌شده که آقای رهنما از کلمهٔ افسردگی برای بیان آن استفاده کرده است. شریعتی همیشه بین درون و بیرون، امید و ناامیدی، شک و یقین رفت و برگشت دارد. این چالش‌های درونی، شخصیت حساس و ظریف و شاعر مسلک شریعتی را همواره درگیر خود می‌کرده است. او می‌گوید با نوشتن دارم زندگی می‌کنم، شاید نوشتن عرصه‌ای برای فرافکنی همین چالش‌های درونی او بوده است و شریعتی با این فرافکنی به آرامش می‌رسیده است.

سه شریعتی در آینهٔ ذهن ما (۷۰ - ۵۵):

به نظر می‌رسد این سه چهره در طول زمان هم انعکاسی کم و بیش در بین مخاطبان و خوانندگان داشته و مردم و مخاطبان شریعتی بیشتر از همه با لایهٔ اول، تعداد کمی با لایهٔ دوم و تعداد بسیار کمتری با لایهٔ سوم آشنا بوده‌اند. اینک سعی می‌کنیم در دو مقطع - ۱۵ ساله و ۱۰ ساله - به ترسیم و

نقاشی کاراکتر شریعتی پردازیم.

شریعتی یک مسلمان مبارز :

اگر بخواهیم لایه اول را در ۱۵ سال اول - یعنی از ۵۵ تا ۷۰ - بررسی کنیم، شاید بتوان آن چه در آن زمان از شریعتی در اذهان ترسیم شده بود را سیمای یک "اسلام‌گرای انقلابی" دانست و برای او این ویژگی‌ها را برشمرد: او اسلام را از خرافات زدود و به صحنه اجتماع آورد. قرآن را از قبرستان نجات داد و از آسمان به زمین آورد. جوانان را مذهبی کرد و از فساد اخلاقی و انحراف اعتقادی نجات داد. نقدهایی به برخی روحانیون و بزرگان روحانیت مثل علامه مجلسی داشت؛ اما به روحانیون مبارز علاقه خاص داشت و احترام می‌گذاشت. در عین حالی که نقاد روحانیون غیرسیاسی بود. "ساواک" و "سیا" روی او حساسیت داشتند به طوری که گروه شریعتی‌شناسی تشکیل دادند. او در خارج از کشور نیز با گروه‌های آزادی‌بخش همکاری می‌کرد و...

در اوایل انقلاب تصویر یک معلم - چریک از شریعتی در ذهن نسل ما بود. او معلمی انقلابی بود، کتاب‌هایش ممنوع شده بود و خودش هم به مسخره کردن بازجوها و مقاومت در زندان دست زده بود. ارتباط نزدیکی با مجاهدین داشت و حرفش "خون یا پیام" بود. شیفته ابودر، مخالف استعمار - به ویژه مخالف بازار سنتی و ارتباط آن با روحانیت - بود. این کاراکتر تقریباً چهره غالبی بود که شاید سال‌های ۵۵ تا ۷۰ در اذهان از او وجود داشت.

شریعتی یک متفکر مسلمان جامعه‌شناس :

اما لایه دوم شریعتی در تصویری که در آن زمان در اذهان عده‌ای بود، چگونه بود؟ آن‌هایی که سعی می‌کردند فرهنگی‌تر و فکری‌تر با شریعتی برخورد کنند می‌گفتند شریعتی جامعه‌شناس بود، بحث‌های فکری می‌کرد، به غرب رفت و تحصیل کرد و اسلام را از منظر جامعه‌شناسی شناخت و...

اگر یادمان باشد اوایل انقلاب کتابی با عنوان "استبداد، استعمار، استعمار، استعمار از دید شریعتی" منتشر شده بود. گاه سعی می‌شد که کتاب‌های شریعتی را بخوانند و مطالبی را به طور موضوعی از آن استخراج کنند و بگویند شریعتی درباره این‌ها چه تبیینی دارد. به طور مثال کتاب "دیالکتیک

توحیدی"، "فلسفه تاریخ" و... از دیدگاه شریعتی گردآوری شده بود. برخی هم می‌گفتند شریعتی "اقتصاد توحیدی" را مطرح کرده است. برخی نیز می‌گفتند شریعتی "خطِ مَشیِ آگاهی‌بخش" را معرفی کرده است. این‌ها آثار کسانی بود که سعی می‌کردند با اندیشه شریعتی عمیق‌تر برخورد کنند. اما متأسفانه به این موارد چندان نمی‌توان اضافه کرد. شریعتی راجع به اگزستانسیالیسم، الیناسیون، ماشین در اسارت ماشینیسم، هنر، دوران گذار و... بحث کرده است، اما کسی به این نظریات او نپرداخته است و در حوزه آکادمی و اندیشه محض جای شریعتی خالی بوده و هست.

شریعتی یک عارف انقلابی:

اما لایه سوم شریعتی نیز بازتاب محدودی در اذهان برخی مخاطبان داشت. البته فضای حادّ و سیاسی شده زمان اجازه نمی‌داد که این تصویر، تصویر پرشمار و پرنفوذی از شریعتی باشد. شاید در این مقطع درباره انعکاس لایه سوم، که نازک‌تر و لاغرتر هم هست تنها فاکتی که می‌توان آورد، بحثی است که دکتر چمران بر سر مزار دکتر شریعتی مطرح می‌کند. در "مرثیه" ای که چمران می‌خواند از شریعتی به عنوان یک عارف انقلابی، عارف سیاسی و عارف شورشی یاد می‌شود. عارفی که بسترسازی می‌کند تا انسان راحت از زندگی کنده شود. این لایه خیلی کم مطرح می‌شد. برخی هم - از جمله آقای امیر رضایی - در مقاله‌هایشان وجوه انسانی - عرفانی شریعتی را مطرح می‌کردند.

سه شریعتی در آینه ذهن ما (۸۰ - ۷۰):

در مقطع بعدی باز می‌توان این سه لایه را دید. در ده سال اخیر جامعه ما پیش رفته و تحولاتی رخ داده و حاکمیت روحانیت به تدریج آثار و عوارض خود را نشان داده است. فضای جامعه، فضای نقد حاکمیت روحانیت و تفکر و نظریات آن‌ها به عنوان محور و ستون فقرات حکومت جدید است. شاید در این دوره رویکرد به شریعتی کم کم جنبه انتقادی هم به خود می‌گیرد. برخی هم که رویکرد انتقادی ندارند با توجه به وجوهی که در شریعتی می‌شناسند، رویکردی نزدیک و موازی آن چیزی که منتقدان می‌گویند، دارند.

در این مقطع (۸۰ - ۷۰) لایه اول شریعتی بازتاب خاصی در آینه ذهن بخشی از جامعه ما داشته است. از نظر آن‌ها: شریعتی کسی است که مذهب را سیاسی کرد و برای ایجاد یک حرکت اجتماعی، ایدئولوژی سازی نمود. کسانی هم که انتقادی نگاه می‌کنند، می‌گویند ایدئولوژی منفی است، شریعتی‌گرینش کرده و جنبه عرفانی، اخلاقی و انسانی دین را کنار گذاشته است. برای کسانی هم که این جنبه انتقادی و منفی را در نظر نمی‌گیرند این وجه برایشان غالب است: شریعتی ایدئولوژی انقلابی دارد و به دنبال انقلاب دائمی است. آن‌هایی که انتقادی نگاه می‌کنند، می‌گویند ایدئولوژی مرام‌نامه حزبی است، انقلاب صرفاً برای دوره تاسیس است و شریعتی نهضت و نظام را مطرح کرده و شریعتی انقلاب را شورش دائمی می‌داند. (گویی او آن قدر مغشوش است که می‌گوید هر روز باید انقلاب کرد! منظور از نهضت و نظام، حرکت و سکون است. قبلاً در این باره بحث کرده‌ایم. شریعتی می‌گوید علی وقتی به حکومت رسید تازه انقلابی شده بود یعنی در حکومت هم رویکرد "نهضتی" داشت و نه "نظام"، به معنای محافظه‌کاری یا توجیه وضع موجود یا از بین رفتن دینامیسم و تحرک. ولی کسانی که فقط واژه‌ها را می‌گیرند و به مفاهیم درونی‌اش کاری ندارند، نهضت و نظام را به معنای انقلاب و حکومت گرفتند).

چیز دیگری که مطرح می‌شود این است که شریعتی بومی‌گرا بود و با غرب برخورد هویتی داشت و اسلام و هویت را به عنوان یک جلوه در برابر غرب مطرح می‌کرد. آن‌هایی هم که منفی‌تر نگاه می‌کنند شریعتی را یک غرب ستیز می‌شناسند.

وجه دیگر شریعتی یک، در اذهان در این دوره این است که فلسفه سیاسی شریعتی، دموکراسی متعهد بود ما این نظر را هم در مخالفین و هم در موافقین دیده‌ایم. آن‌هایی هم که منفی برخورد می‌کنند می‌گویند شریعتی به دموکراسی اعتقاد نداشت، با آزادی سر به مهر نبود، امت و امامت را مطرح کرد.

در یک برداشت دیگر چنین تصویر می‌شود که شریعتی خیلی آکادمیک نبود و بار عاطفی کلماتش زیاد بود و کسانی که منفی‌تر فکر می‌کنند می‌گویند اندیشه‌ورزی جدی نداشت و رمانتیک بود و باز کسانی که افراطی‌تر برخورد می‌کنند، می‌گویند: اصلاً بی‌سواد بود، به تعبیر آقای جواد طباطبایی

نه در دین‌شناسی کسی او را جدی می‌گرفت و نه در جامعه‌شناسی و یا به تعبیر احسان نراقی، از جامعه‌شناسی هم چیزی نمی‌دانست. این شکل افراطی است و شکل ملایم‌تر آن است که می‌گویند آکادمیک نبود.

در وجه دیگر نظرِ عده‌ای این است که شریعتی یک اتوپيست بود، یک آرمان‌گرا. و در شکل منفی‌ترش هم گفته می‌شود که یک خیالبافِ ذهنی بود و به دنبالِ مدینه‌فاضله و انسان و جامعه‌ایده‌آل می‌گشت و این‌ها فقط در رویا وجود دارد و در واقعیت، جامعه و انسان ایده‌آلی وجود ندارد.

به‌هر حال این‌ها را که کنار هم بگذاریم امروزه تعبیر رایج‌تر یا بیرونی‌تر از شریعتی، جدای از مخالفت و موافقتی که با آن صورت می‌گیرد، یک "اسلام‌گرای انقلابی" است. شکلِ اغراق شده‌اش این است که یک "مائوی اسلامی" است که می‌خواهد از هر عنصری یک چاشنی انفجار درست کند. شکلِ اغراق نشده‌اش این است که فقط می‌خواست از فرهنگ تیری بسازد برای رها کردن به‌سوی دشمن و سرنگونی او و ایجاد انقلاب.

این چهره بیرونی و لایه بیرونی از شریعتی است. این چهره با چهره اولی او در دوران انقلاب چندان متفاوت نیست. مثلاً آن موقع می‌گفتند از شریعتی در بازجویی پرسیدند که تو علی قاعدی و فضل‌الله مجاهدی را می‌شناسی. او هم گفت علی قاعدی که خودم هستم، اما فضل‌الله مجاهدی را نمی‌شناسم! آن موقع شریعتی یک چریکِ سخن‌ران بود که این‌طور بازجوها را سرِ کار می‌گذاشته و سرانجام هم به خارج کشور رفت و نهایتاً ساواک او را کشت. به این ترتیب در دوره انقلاب چهره شریعتی چهره چریکی بود که سخن‌رانی می‌کرد، الان هم همان چهره است ولی چون آن موقع چهره رایج زمانه بود، با آن مثبت برخورد می‌شد ولی حالا چون تحولاتی اتفاق افتاده، با آن منفی برخورد می‌شود. با این تفاوت که در آن هنگام افراد تا حدودی آثار شریعتی را خوانده بودند. اما الان متأسفانه خیلی کم هستند کسانی که آثار شریعتی را خوانده باشند. در نتیجه آن‌ها شریعتی را بیشتر از تأثیراتش می‌شناسند تا از آثارش. مثلاً برای این افراد خیلی تعجب‌آور است که گفته شود شریعتی نمی‌خواست انقلاب کند. او می‌گفت انقلاب قبل از آگاهی فاجعه است و یا او نگاه بسیار تحلیلی به غرب دارد.

شریعتی طراح پروژه فرهنگی - نقادِ مدرنیته :

لایه دوم با رویکردی مثبت و توجه به جنبه اندیشگیِ شریعتی، او را به عنوان نقادِ مدرنیته می‌شناسد. شاید بتوان این خصایص و ویژگی‌ها را هم از دید کسانی که شریعتی را اندیشه‌ورز می‌دانند، آورد: شریعتی به دنبال انقلابِ فکری و فرهنگی بود، پروژه او پروتستانتیسیمِ اسلامی بود، رویکرد انتقادی به مدرنیته داشت و تقریباً هم‌سو و هم‌گرا با مکتبِ انتقادی بود و می‌توان او را با مکتبِ فرانکفورت و تنها حلقهٔ بازمانده‌اش هابرماس مقایسه کرد. برخی معتقدند که "خرد" مورد توجه شریعتی انتقادی، مفاهمی و رهایی‌بخش بود و خردِ ابزاریِ مدرنیته محقق نبود. برخی هم معتقدند که شریعتی عقلِ شهودی را مطرح کرد و عقلِ شهودی امری است که در شرق و در ادیان پُررنگ‌تر است تا در غرب. این‌ها جلوه‌هایی از شریعتی در میان کسانی است که با او اندیشه‌ورزانه‌تر برخورد می‌کنند.

شریعتی عارف - شاعر :

شاید بازتابِ چهرهٔ سومِ شریعتی در آینهٔ ذهنِ زمانه در مقطع (۸۰ - ۷۰)، سیمای یک سرگشتهٔ شوریده‌سر باشد، سیمای یک عارف - شاعر، عارفی به دنبال معنا و آرامش. گاهی اوقات هم برخی قرائت‌ها و روایت‌ها از شریعتی شبهٔ صوفیانه است.

لایهٔ سومِ شریعتی در ذهنِ نسلِ جدیدِ جوان هم بسترِ خاصی دارد. در ذهنِ این نسل، شریعتی شاعری ظریف، حساس و جمله‌پرداز است، فردِ رمانتیکی که دربارهٔ عشق و دوستی حرف زده است، به‌طوری‌که در کارت پستال‌هایی که شاید دختر و پسرها به هم می‌دهند، یکسری جملات از شریعتی هم هست!

درس آموزی از سه تصویر، سه بازتاب :

- همواره فهم از شریعتی سیاست زده بوده و در پرتو سیاست به همه چیز نگاه شده است و برای مخاطبان و منتقدان جنبهٔ عینی و سیاسیِ شریعتی

روتر و برجسته‌تر بوده است. هم در ۱۵ سال اول و هم در ۱۰ سال دوم تصویری که عموماً از شریعتی وجود داشته، در مقطع اول یک مسلمان مبارز و در مقطع دوم یک ایدئولوگ اسلام‌گرای غرب‌ستیز است. به عبارت دیگر همواره و عمدتاً از زاویه عینی و سیاسی به شریعتی نگاه شده است بدون آن که با اندیشه او نسبتی برقرار شود و یا اساساً به درون او نزدیک شوند. در این تصویرسازی همواره عینیت بر ذهنیت و ذهنیت بر درونیات او غلبه داشته است.

- بیشتر از اثر به تاثیرات شریعتی توجه شده است، یعنی صحنه، نه متن. متأسفانه بسیاری از منتقدان شریعتی شناختی از متن و آثار او ندارند.

- جامعه ما اندیشه‌ها را بیشتر می‌نوشد تا این که بگوید! یعنی خیلی راحت با افکار و اندیشه‌ها برخورد می‌کند. سعی می‌کند آن‌ها را خیلی ساده و خلاصه کند و فقط بخش‌هایی را که به نظرش مفید می‌آید و مسائل دم دست‌اش را حل می‌کند، اخذ کند. به عبارت دیگر گزینشی و "سلف سرویسی" با آن برخورد می‌کند و چندان حوصله مکث و تعمق و تأمل روی اندیشه‌ها و پی بردن به اعماق و جزئیات‌اش را ندارد. بیشتر به نیازهای خودش توجه می‌کند تا توانایی‌های اثر. بر این اساس هیچ‌گاه لایه کویریات شریعتی وجه غالب‌اش نبوده است و یا لایه دوم و سوم وجود و شخصیت‌اش در تصویری که از او کشیده شده در حد صفر بوده است و حتی می‌توان گفت به اسلامیات شریعتی هم صرفاً از دید حل مسائل عینی و دم‌دستی توجه شده است. البته نسل گذشته مطالعه بیشتری روی آثار شریعتی داشت - با توجه و تأکید بر این نکته که شاید بیش از ۵۰ درصد آثار شریعتی تا مقطع انقلاب اصلاً چاپ نشده بود! - نسل جدید نسبت به آن نسل هم با آثار شریعتی آشنایی کمتری دارد.

نکته دیگر در ادامه همین مطلب این است که همواره در ذهن مخاطبان، سایه اسلامیات بر نظریه‌ها و اندیشه شریعتی سنگینی می‌کرده است. شریعتی به جز اسلامیات، بحث‌های نظری و تئوریک فراوانی دارد که این‌ها تحت تأثیر سایه اسلامیات و در ظل یک تئوریسین مذهبی مغفول و کم‌توجه باقی مانده است. مانند بحث‌های فراوانی که او راجع به انسان، تاریخ، جامعه و... دارد. این‌ها بحث‌های نظری اوست، چه او اسلام‌گرا باشد چه نباشد.

- نکته دیگر این است که تصویر اول شریعتی همیشه مناقشه‌برانگیز بوده و براساس شرایط زمانه این مناقشه تغییر کرده است. چهره عمومی‌تر، رایج‌تر و عامیانه‌تر از شریعتی همواره مناقشه‌برانگیز بوده و پیرامون آن‌ها گرد و خاک زیادی شده است. اما لایه‌های عمیق‌تر شریعتی اصلاً مطرح نشده

است. در حالی که اگر آن‌ها مطرح شوند مناقشات بر روی آن‌ها خیلی سنگین تر خواهد بود. ولی می‌بینیم با این که تنها بخش‌هایی از لایه اول مطرح شده، همان نیز غیر قابل تحمل و حاشیه‌ساز و مناقشه‌برانگیز بوده است. مثل سخنرانی آقای آغاچری که هیچ‌کس نمی‌گوید محتوا و اصل حرف‌های او چه بوده است، بلکه فقط یک جمله "مگر من می‌مونم که تقلید کنم"، دستاویز شده و همه درباره آن حرف می‌زنند. زمان شریعتی هم چنین بود. وقتی اسلام‌شناسی مشهد را مطرح می‌کرد، کسی به این که نظرات و دیدگاه‌هایش چیست کاری نداشت. فقط درباره آن قسمت از بحث که "...پیامبر وقتی در آخر عمر دید مردم در مسجد جمع‌اند و دارند پشت سر ابوبکر نماز می‌خوانند، لبخند زد..." مساله برانگیز شد.

این در دوره سنتی‌ها بود. متأسفانه الان هم عمق بحث‌ها در همین حد است. اگر کمی عمیق‌تر با همین بحث‌هایی که درباره ایدئولوژی، مطرح شد برخورد کنیم، می‌بینیم مشابه ماجرای لبخند پیامبر و نماز ابوبکر است. می‌گویند ایدئولوژی، تعطیلی عقل، توتالیتریزم و ... است، تمام شد. اول باید پرسید که اصلاً ایدئولوژی چیست که با آن مخالفت و از آن شیطان‌سازی می‌شود. الان ایدئولوژی مانند انگ "خرده بورژوا" که در گذشته مارکسیست‌ها به مذهبی‌ها می‌زدند، مثل یک فحش و مارک شده است. سطح برخورد آن موقع سنتی‌ها با سطحی که امروز دارند با آغاچری برخورد می‌کنند، چندان فرق نمی‌کند. هم آن موقع و هم حالا چندان وارد عمق قضیه نمی‌شوند و تنها با تعصبات مذهبی‌شان برخورد می‌کنند.

در حوزه به اصطلاح روشنفکری نیز چه در گذشته و چه در حال، تنها بر اساس علائق سیاسی و فکری‌شان و به طور خیلی سطحی با مباحث فکری عمیق، برخورد می‌شود. یک‌بار بحث و حمله این بود که عده‌ای می‌گفتند شریعتی التقاطی است و فلسفه نمی‌داند و متأثر از غربی‌هاست، بدون آن که هیچ‌گاه بحث التقاط به خوبی روشن و مفهوم‌سازی شود. بعد هم ماجرای التقاط تمام شد و حالا بحث از ایدئولوژی است. فکر نمی‌کنم این موضوع نیز سرنوشت بهتری پیدا کند.

برخورد شریعتی با روحانیت هم همیشه مساله بوده است. آن طرف گفته هیچ روحانی زیر پای قرارداد استعماری را امضا نکرده است و این طرف هم راجع به حجره در بسته و بازار سربسته و اسلام منهای روحانیت و نظایر این بحث کرده است. همیشه این وجهش هم مناقشه برانگیز بوده است. باز موضوع

و محل نزاع جایی در همان لایه اول بوده است. در گذشته التقاط، غرب، روحانیت و الان هم ایدئولوژی انقلابی، دموکراسی، غرب. همه این مباحث در همان لایه اول است.

نتیجه گیری: باز ترکیب شریعتی در پرتو عشق، اندیشه، عصیان:

به نظر می‌رسد کسانی که می‌خواهند با شریعتی با توجه به متن مواجه شوند و مستندتر با او برخورد کنند، باید به چند نکته بیشتر توجه کنند:

- تلاش برای تغییر تصویر همگانی از شریعتی. باید سعی کرد چهره‌های شریعتی جابه‌جا شود. مائو برداشته شود و به جایش تاگور یا اقبال قرار گیرد. هر چند در کل باید هر سه چهره شریعتی طرح و نسبت آن‌ها با یکدیگر تبیین شود. شریعتی یک "رویکرد"، "گرایش" یا "سنت فکری" بود. اگر شریعتی را یکی از میراث‌گذاران سوسیال دموکراسی معنوی در ایران بدانیم، باید این مقوله و پارادایم را در بالا و شریعتی را در ذیل آن قرار دهیم، شریعتی می‌بایست در ذیل این پارادایم، فهم و تعمیق و ترویج شود.

- مسئله دوم، نقد چهره رایج و عامیانه شریعتی با استناد مکرر به متن است. متأسفانه در ایران عالمان هم درباره شریعتی عامیانه حرف می‌زنند. در جاهایی که راجع به شریعتی بحث می‌شود مراجعه به متن و رفرنس و کد بسیار کم است و این عجیب است که کسی با ۳۵ جلد کتاب، نقد شود و اصلاً از مطالباش کد آورده نشود. باید ریشه این نوع مواجهه با شریعتی را خشکاند. یعنی باید از هر کس چه مثبت و چه منفی درباره شریعتی حرف می‌زند بخواهیم که کد نشان بدهد و بگوید حرف‌هایش را از کجا آورده است. باید همه را به نقطه‌ای رساند که کسی دیگر بی‌سند چیزی نگوید. فضای فکری و روشنفکری ما باید به نقطه‌ای برسد که اجازه ندهد کسی بیهوده و بدون استناد صحبت کند.

- باید یک طرح مقایسه‌ای نظری - کاربردی بین رویکردها و گرایش‌های مختلف صورت گیرد و به‌ویژه مسائل مغفول و کنار مانده و حاشیه مانده‌ای که در اندیشه شریعتی پُررنگ است، را در معرض مطالعه و تأمل بگذاریم. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین مسائلی که در رابطه با شریعتی کمرنگ و برکنار

مانده، برخورد با اسلام سنتی و روحانیت و در همین راستا نقد حکومت دینی است. اگر سعی کنیم پارادایم‌ها یا سرمشق‌های اصلی نواندیشی مذهبی را با هم مقایسه کنیم، هم به صورت ذهنی و هم با کاربردهای عینی‌شان، سه سرمشق کلی به دست می‌آید:

۱ - بنیادگرایی ۲ - لیبرال دموکراسی ۳ - سوسیال دموکراسی (معنوی).

بنیادگرایی در این رابطه مشخص به حق ویژه طلبی می‌رسد و در درون مایه‌اش پرنسیب‌های ملی چندان حضور ندارد و اسلام‌گرایی بر منافع ملی می‌چربد و بر اصالت قدرت، شریعت‌گرایی، اقتدار توتالیتریستی بر همه وجوه زندگی و... تأکید ورزیده می‌شود.

لیبرال - دموکراسی بر فرد، حقوق بشر، دموکراسی و اقتصاد بازار تأکید می‌کند نه گذشت و ایثار در جهت منافع ملی، لیبرال دموکراسی، نگاه به جهانی‌سازی دارد و در مبانی‌اش مفهوم منافع ملی قابل تبیین نیست.

سوسیال - دموکراسی (معنوی) هم به اومانیسیم، کرامت انسان و حقوق بشر، دموکراسی رادیکال، توسعه متوازن، با نگاه به درون و منافع ملی می‌رسد.

- نکته بعدی مجموعه‌ای دیدن شریعتی است. او یک انسان ترکیبی بود و باید با خودش هم ترکیبی برخورد کنیم. او را یک منش و یک رویکرد ببینیم، نه یک دایره بسته، نه یک غایت، نه یک مقصد؛ در این فلش، باید سعی کنیم هر سه چهره شریعتی را با هم تبیین کنیم. انسجام درونی آراء و احوال او باعث شده که چهره‌ای ساخته شود که قابل تجزیه نباشد. آن‌گاه ایدئولوژی شریعتی، نگاهش به غرب و اندیشه او درباره مذهب را هم باید در میان این سه چهره ببینیم و تحلیل کنیم. به نظر من در نهایت هم این سه چهره با هم هماهنگ هستند.

مذهب در ذهن و زبان و عمل شریعتی در میان مثلث "عشق، اندیشه و عصیان" معنا پیدا می‌کند. عشق تبلور و محصول چهره سوم شریعتی است، اندیشه بازتاب چهره دوم و عصیان تبلور چهره اول وی است. مذهب او را در این مثلث می‌توان دید، مثلثی که هر سه چهره او در آن حضور دارد.

علی رهنما می‌گوید خراسان جایگاه حماسه و عرفان است. به نظر من جایگاه اندیشه هم بوده است. شریعتی هم دقیقاً دارای همین کاراکتر خراسانی است که سه وجه حماسه و عرفان و اندیشه در شخصیت او وجود دارد.

طرفداران عقل مجرد، عقل خودبنیادی که با عشق، احساس، شور و عاطفه نسبت ندارد، نمی‌توانند شریعتی را خوب بفهمند.

طرفداران مرید و مرادی، تقلید، اطاعت، سرسپردگی که با عصیان نسبتی ندارند، نمی‌توانند شریعتی را خوب درک کنند.

آن‌هایی هم که طالب عافیت و راحت‌طلبی و کناره‌گیری هستند نمی‌توانند شریعتی را درک کنند.

باید سه چهره شریعتی را در محصول نهایی‌اش که عشق و اندیشه و عصیان است باهم ببینیم و هر موضوع جزئی را هم در پرتو این سه چهره و سه لایه و سه محصول نهایی شریعتی، فهم و بازخوانی و بازسازی کنیم. شریعتی ترکیبی بود، او را ترکیبی ببینیم و (ترکیبی) معرفی کنیم.

بر این اساس به نظر می‌رسد برخلاف دیدگاهی که معتقد است رویکرد شریعتی یا نادرست بوده و یا به اتمام رسیده است، این رویکرد و گرایش شریعتی (یعنی نوزایی فرهنگی با برخورد استعلایی با سنت، اعتقاد به تغییرات رادیکال اجتماعی، جهت‌گیری به سمت سوسیال دموکراسی معنوی و برخورد تحلیلی - انتقادی با مدرنیته) قابل استفاده و بازسازی است و برخی اجزاء مفردات اندیشه و پروژه اوست که قابل نقد و حذف می‌باشد.